

نگاهی به کتاب تکاپو برای آزادی: بخش چهارم و پایانی

همچنان چشم در راه «استبداد»



داود مهدوی‌زادگان
دانشیار و عضو هیات علمی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آنچه می‌خوانید قسمت چهارم و آخرین قسمت از نقد تفصیلی کتاب «تکاپو برای آزادی» با عنوان فرعی «روایتی دیگر از انقلاب مشروطه ایران»، اثر علیرضا ملایی توانی است که توسط پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی (وابسته به موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)) منتشر شده است. ملایی توانی نویسنده کتاب، عضو هیات علمی و معاون پژوهش و تحصیلات تکمیلی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است.

تیمای دیکتاتوری

آخرین فصل کتاب «تکاپو برای آزادی» (فصل دهم)، جمع‌بندی نویسنده - آقای علیرضا ملایی توانی - از تجربه مشروطه ایرانی است. به‌زعم وی گرچه مشروطیت در ایران ناکام بود، ولی این ناکامی به‌معنای شکست تجربه مشروطه نیست، بلکه همچنان ایده مشروطه برای امروز و آینده الهام‌بخش است: «آرمان‌های آن جنبش بزرگ، هنوز چنان جهان‌روا و انسان‌مدارانه هستند که تا آینده به پوشش تاریخی خود ادامه خواهند داد. بنابراین، اگر انقلاب مشروطه از نظر سیاسی به شکست خورد، نباید آن را همچون فروپاشی، نابودی و شکست تاریخی برشمرد.» (ص ۲۹۴) دغدغه‌های نسل امروز، با دلمشغولی‌های اندیشمندان عهد مشروطه همسانی دارد. از این‌رو، نویسنده «تکاپو» به انگیزه‌های ایده مشروطه و سرمشق قراردادن آن برای نسل امروز، به بازخوانی تجربه مشروطه ایرانی رو آورده است. بنابراین، مسأله‌مندی وی، روایت واقعه تاریخی نیست، بلکه مسأله‌مندی او تجربه تاریخی به‌مثابه سرمشق سیاسی برای نسل امروز است؛ یعنی روایت تاریخی نویسنده تکاپو آیمخته با ذهنیت ایدئولوژیک و باورهای مدرن یا غربی‌شده است. پس، باید دست‌وردا خوانش تاریخی واقعه، علل ناکامی‌های مشروطه ایرانی و توضیح نظام سیاسی مشروطه باشد. وی ۹ علت را برای ناکامی مشروطه ایرانی برشمرده است. توضیحی که ذیل برخی از این علل نه‌گانه آمده، محدود و متناقض با گفته‌های پیشین و قابل‌نقد است.

برای مثال به علت «نا توانی در فهم مدرنیته» اشاره کرده است. باید مفاهیم مدرن را فرارغ از منبع وحی فهمید، ولی روشنفکران و روحانیون ایران می‌کشیدند آنها را با شریعت پیوند دهند و به تفاوت ماهوی نظام دموکراسی با حکومت‌های سنتی توجه نکنند. (ص ۲۸۱) اما این عدم فهم ظاهراً فقط علمای مشروطه‌خواه را شامل می‌شود، چون به گفته نویسنده تکاپو، «شیخ‌فصل‌الله نوری، بر ناسازگاری دموکراسی و مشروطیت با اسلام و مبانی اعتقادی آن، آشکارا انگشت نهاده و مشروطه ایرانی را دچار بحران نظری و عملی کرد.» (ص ۱۷۱) و اعدام مرحوم شیخ‌فصل‌الله نوری هم دقیقاً به‌خاطر همین بحران‌زایی بود و نه دلیل واهی هواداری از استبداد. مشروطه‌خواهان سکولار هم بر واقعیت گسست مفاهیم مدرن و سنتی واقف بودند: «بی‌گمان، مشروطه‌خواهان قصد داشتند بنیان رابطه میان دولت و ملت را در تاریخ ایران تغییر دهند و آن را بر مبنای قرارداد اجتماعی و مردم‌سالاری استوار سازند.» (ص ۱۱۴) پس مسأله اصلی ناتوانی در فهم مدرنیته نیست که اگر هم باشد، فقط حاملان و مبلغان اندیشه را در بر می‌گیرد و نه روحانی مشروعه‌خواه و مشروطه‌خواه، بلکه مسأله اصلی آن است که امثال نویسنده تکاپو حاضر به پذیرش استقلال فکری ایرانیان به‌مثابه «فایل شناسایی» نیست. وی نمی‌تواند بپذیرد که حتی روشنفکر ایرانی سکولار، مفاهیم مدرن را فهمیده ولی در آن تصرف کرده است، مگر آنکه مراد از ناتوانی در فهم، همین جواز تصرف در مفاهیم مدرن باشد که سر از دعوت به تقلید کورکورانه و تشویق به پذیرش بدون تفکر ایده مدرن است. به‌ر روی، بر گفته‌های نویسنده تکاپو درباره علل ناکامی مشروطه ایرانی، نقدهای جدی وارد است که از بیان آن پرهیز می‌شود. اما نکته مهمی که نمی‌توان از آن گذشت و لازم است حتی هواداران مشروطه به آن توجه کنند،

پیشنهادی است که وی برای تحقق نظام مشروطه طرح کرده است. نویسنده تکاپو بر این عقیده است که نظام مشروطه به دو صورت سلطنتی و جمهوری بروز می‌یابد، اما امکان‌زنده کردن حکومت مشروطه در قالب نظام پادشاهی وجود ندارد. پس باید شکل جمهوری را برگزید: «به باور نگارنده، اندیشه مشروطیت - به‌عنوان یک نظم دموکراتیک و ملی - تفکری زنده و بالنده است و باید در چارچوب جمهوری مدرن بازاندیشی کرد.» (ص ۲۹۲) همین‌جا این پرسش مطرح است که اگر حکومت مشروطه در قالب نظام پادشاهی ممکن بود؛ آیا بر قالب جمهوری مدرن رجحان دارد یا خیر. مشروطه‌خواهان دیروز و امروز که ترجیح دادند و سلطنت پهلوی را تصویب کردند، پرسش مهم‌تر اینکه چرا دیگر نظام پادشاهی ممکن نیست.

مسئله این ناممکن بودن به‌خاطر گفتمان مشروطه نیست - چون به‌زعم وی، علی‌رغم عظمت کار مشروطه‌خواهان، این گفتمان نتوانست مانع تاسیس نظام سلطنتی پهلوی شود (ص ۲۸۲) - و بدون تردید، گفتمان انقلاب اسلامی امکان شکل‌گیری مجدد نظام پادشاهی در تاریخ ایران را منتفی ساخته است. حال که باید حکومت مشروطه را در قالب نظام جمهوری بازاندیشی و محقق کرد، آیا می‌توان این مأموریت را بر دوش نظام جمهوری اسلامی گذاشت؟ چون حاکمیت در این نظام مشروطه به قانون اساسی است و مجلس قانون‌گذاری شورای اسلامی دارد و رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس توسط مردم انتخاب می‌شوند؛ یعنی شرایط و صورت دولت-ملت در آن لحاظ شده است، ولی این نظر نویسنده تکاپو، نمی‌تواند عهده‌دار حکومت مشروطه باشد. اصل اساسی گسست آسمان و زمین، خدا و انسان و شرع و عرف و عدم دخالت منبع وحی نه‌فقط در جمهوری اسلامی رعایت نشده است، بلکه در جهت پیوند آنهاست. آن ناسازگاری که در قانون اساسی مشروطیت دیده می‌شود، در قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود ندارد (ص ۲۸۸) پس جمهوری اسلامی نمی‌تواند مطلوب نویسنده «تکاپو» باشد، بلکه مانعی در راه تاسیس جمهوری مدرن مورد نظر وی است. البته چون ایشان درباره «جستی جمهوری مطلوب» توضیح چندانی نداده، به همین اندازه از طرح بحث بسنده می‌شود، لکن نویسنده تکاپو، ذیل همان علل ناکامی مشروطه، آشکارا شرط تاسیس حکومت مشروطه را بیان کرده است.

مبنای نظری نویسنده تکاپو در تعیین حکومت مطلوب (مشروطه)، کاوش در عینیت‌های سیاسی غرب است و نه کاوش‌های فلسفی. البته چنین رویکردی از جانب کسانی است که در فهم فلسفی مدرنیته ناتوانند و به‌همین سبب، سراغ عینیت‌های سیاسی غرب را می‌گیرند چنان‌که وی نیز برای توضیح شرایط امکان تحقق حکومت مشروطه، به‌سراغ تاریخ سیاسی غرب مدرن رفته است. به‌عقیده وی «در تاریخ اروپا - پیش از استقرار مشروطیت - دولت‌های مطلقه دست‌کم به‌مدت دو قرن حاکم بوده‌اند. در واقع، این «حاکمیت دولت مطلقه متمرکز» بود که هم زیرساخت‌های شکل‌گیری دولت

مشروطه و هم امکان گذار به آن را ممکن ساخت.» (ص ۲۸۴) مهم‌ترین کارکرد حاکمیت دولت‌های مطلقه «تضعیف طبقات اجتماعی پیشامدرن و تقویت طبقه متوسط مدرن [است] که ریشه در نظام سیاسی، اقتصادی، اداری و آموزشی جدید دارد. در نهایت، دولت مطلقه مدرن، یا لویاتان توماس هابز، همه کشور را فراگرفت؛ به‌گونه‌ای که دولت در هر زمان و در همه‌جا حضور داشت.» (ص ۲۸۴) «چیرگی تمام‌عیار دولت مطلقه مدرن و کارکردهای اقتدارگرایی آن بود که نظریه مشروطه را به‌وجود آورد.» (ص ۲۸۵) بنابراین معلوم می‌شود که فقط جوامع سنتی با مسأله استبداد درگیر نبودند، بلکه جوامع مدرن نیز با استبداد مدرن مواجه بودند یا بهتر است گفته شود که جوامع سنتی همچنان گرفتار استبداد باقی مانده است با این تفاوت که شدت سرکوبگری استبداد مدرن بسی بیش از استبداد سنتی است، چون تمام شئون زندگی را فرا می‌گیرد و نیز معلوم می‌شود که سبطه طبقه متوسط و روشنفکران چندان هم متکی به کار فکری و تبلیغ انسانی نبوده است. اگر چیرگی دولت مطلقه مدرن نبود، معلوم نبود که آنان می‌توانستند گفتمان مدرن را بر جامعه مسلط کنند. اما وجه نافی می‌نویسنده تکاپو از لویاتان هابز و تجربه سیاسی اروپا در این است که آنان دیکتاتوری یا دولت مطلقه را پیش‌شرط حکومت مشروطه نمی‌دانستند. هابز نگفته است که برای رسیدن به حکومت مطلوب مشروطه، باید دولت مطلقه تاسیس شود، بلکه حکومت مطلوب در نظر هابز همان لویاتان یا دولت مطلقه بود. این نظریه سیاسی به‌مدت دو قرن در اروپا سبطه داشت تا اینکه به‌تدریج فیلسوفان سیاسی مدرن پی به ناروایی آن بردند و از راه نقدهای نظری، جایگاه فلسفی آن را تضعیف کردند. در واقع، بعد از آشکار شدن ضعف‌های نظری و عینی نظریه دولت مطلقه، درصد کنارگذاشتن یا دست‌کم مشروط کردن آن برآمدند. ای‌سا، اگر این ضعف‌ها آشکار نمی‌شد، دولت مطلقه همچنان به قوت خود باقی بود و نظام مشروطه ضرورت پیدا نمی‌کرد. مهم‌ترین ایراد دولت مطلقه، نادیده‌انگاشتن اصل عدالت و ایده آزادی بود. بنابراین منطقی نیست که ما نیز خط‌های تاریخی-تئوریک اروپاییان در امر حکمرانی را تکرار کنیم. دعوت به چنین کاری، غیرعقلایی و

است. نمی‌دانم آیا این ویژگی روایت ایشان است که از شعار آزادی خواهی آغاز ولی به دیکتاتوری ختم می‌شود یا آنکه خصلت روایت روشنفکری سکولار از مشروطه ایرانی است. نکته مهم آن است که نویسنده تکاپو برای درست نشان دادن نظریه سیاسی خود، خواسته یا ناخواسته، مجبور به اعتراف بزرگی درباره تاریخ سیاسی کهن ایران شده است. به‌عقیده وی تاریخ سیاسی ایران هیچ تجربه‌ای از استبداد مطلقه نداشته است. به‌همین خاطر است که مشروطه ایرانی ناکام ماند و تا استبداد مطلقه یا دیکتاتوری را تجربه نکنیم، ایده حکومت مشروطه همچنان ناکام باقی می‌ماند: «اما ایران، اساساً فاقد تجربه دولت مطلقه بود. ساختار جامعه و شرایط و فرآیندهای پوشش‌های تاریخی و تمدنی ایران، زمینه استقرار دولت مطلقه به سبک غرب را فراهم نمی‌کرد. گرچه دولت‌های پیشین ایران از حیث نظری قدرتی گسترده داشتند و مالک جان و مال رعیت بودند، اما عملاً ابزار اعمال قدرت را در اختیار نداشتند. (ص ۲۸۵) در واقع، این سخن بنیان نظری روایت نویسنده تکاپو را فرومی‌ریزد. او مشروعیت کنشگری مشروطه‌خواهان را با فرض «استبدادی بودن طرف مقابل» و «هواداری روحانیون مشروعه‌خواه از استبداد» پیش برده است و به‌همین خاطر، خود را بی‌نیاز از مباحث نظری گفتمانی احساس کرده است. اما اکنون - در خاتمه کتاب - برای درستی طرح پیشنهادی خود، مجبور به انکار مطلقه بودن استبداد سنتی شده است بلکه اعتراف عظیم‌تر آن است که مدرنیته، ابزار اعمال قدرت مطلقه را در اختیار حاکمان دیکتاتور مسلک می‌گذارد. آن روحانی بزرگوار سایه‌شوم دیکتاتور مدرن را در مشروطه‌خواهان سکولار، با بصیرت سیاسی، احساس کرده بود که در میانه راه از مشروطه خواهی عقب‌نشینی کرد و دقیقاً به‌همین خاطر مشروطه خواهان او را به‌دار کشیدند چون از حقیقتی آگاه شده بود که می‌بایست مخفی می‌ماند.

اما جدای از نقدهای نظری که بر طرح پیشنهادی نویسنده تکاپو وارد است، نقد تاریخی آن بجاست. حقیقت آن است که طرح پیشنهادی وی، امر جدیدی نیست. مشروطه‌خواهان غرب گرا همان زمان به این نکته پی‌برده بودند. آنان کاملاً متوجه بودند که جامعه ایرانی با پشتیبانی معارف وحیانی و میراث فلسفی و عرفانی و فقهی و نیز اقتدار معنوی روحانیت، به‌سادگی تن به مدرن‌سازی به سبک غربی نمی‌دهد و برابر آن مقاومت خواهد کرد. از این‌رو بایستی دیکتاتوری مدرن روی کار آید تا سرکوب‌گرانه جامعه کهن ایرانی را به‌همراه میراث فرهنگی-تاریخی آن نابود کند و به حاشیه ببرد. آنان این مأموریت را به رضاخان میرنیک سپردند تا دیکتاتوری منور را تاسیس کند و خودشان نیز زیر علم دولت مطلقه مدرن، دست به کار مدرنیزاسیون به سبک غربی شدند. به‌راستی، عجیب است که نویسنده تکاپو از این واقعیت غفلت کرده است. دولت مطلقه پهلوی هیچ نسبتی با نظام پادشاهی سنتی نداشت و از آغاز تا به سقوط، بر شاهانه مدرن‌های غربی، کارش را پیش می‌برد و هرگز نتوانست از ناحیه میراث ملی، کسب مشروعیت کند. جشن‌های تصنعی دو هزار یانصد ساله ثابت کرد که پهلوی هیچ‌گونه ریشه سیاسی در میراث ملی ندارد. بنابراین، ایران با «جش سیاسی» مواجه شد و مشروطه‌خواهان تجربه دولت مطلقه را بر مردم ایران تحمیل کردند. پس باید علت ناکامی مشروطه ایرانی را در جای دیگر دید و نه در فقدان تجربه دولت مطلقه. مسأله اساسی در این بود که مشروطه‌خواهان با دیکتاتوری کنار آمده بودند و به‌طور کلی ایده مشروطه را به فراموشی سپرده بودند. این انقلاب بود که خاطره مشروطیت را زنده کرد. بر پایه تجربه دیکتاتوری پهلوی، جای این پرسش اساسی از نویسنده تکاپو است که فرضاً جامعه سکولار نتوانست دولت مطلقه مدرن یا دیکتاتوری را در ایران تاسیس کند، اما آیا خواهد توانست نظام دیکتاتوری را به دولت مشروطه تبدیل کند؟ دیکتاتوری پهلوی توسط گفتمان انقلابی - که از معرفت وحیانی سرچشمه می‌گیرد - سرنگون شد و حکومتی قانون‌گرا روی کار آمد. اگر این گفتمان نبود، به یقین دیکتاتوری پهلوی همچنان باقی بود به‌ویژه که قدرت‌های غربی حامی آن بودند. توصیه نگارنده به امثال نویسنده تکاپو که سودای حکومت مشروطه در سر دارند، این است که بهتر است برای الگوگیری از شخصیت‌های مشروطه به دنبال چهره‌های تندرو مانند تقی‌زاده نباشند بلکه سرمشق‌شان را از شخصیت‌های معقول مشروطه به‌دست آورند. لاقول، دوران پختگی تقی‌زاده را سرمشق خود قرار دهند که تندروی‌های دوران جوانی را اشتباه خواند و به این حقیقت پی‌برده بود که با قاجار به‌بهرتر می‌شد پروژه مدرنیزاسیون را پیش برد. ایران امروز به تقی‌زاده‌های جدید نیاز ندارد. راه مدرنیته ایرانی در گسست از میراث ملی و منبع وحی نیست حتی غرب مدرن هم دست به گسست مطلق زنده است و همچنان از میراث خود بهره‌برداری می‌کند. با دیکتاتوری نمی‌توان ایده آزادی خواهی را محقق ساخت. اروپاییان طی دو قرن متوجه شدند که مشروط کردن حکومت قانون به دیکتاتوری خطای بزرگ است. باید در فهمیدن غرب مدرن به خطاها و خط‌های آن نیز توجه کرد و در این‌صورت است که به بلوغ فکری و اندیشه مستقل می‌توان رسید. به امید آن روز.

